

یکی از ویژگی‌های زبان فارسی ،
ساختن واژه از بانگ و آوازه‌هاست
این در بسیاری از زبانهای جهان
هست و فارسی نیز یکی از آنها
است .

تفک

پیشینه آن در ایران

این که میگوییم : خش خش
کاغذ ، چکاچاک شمشیرها ، های
هوی مردم ، خور خور خواب و
شر شر آب . واژه های نخستین
این عبارتها همگی از آواز هایی
که از آن چیزها بر می خیزد
ساخته و پدید آمده است .

بصلم

یگی دکاه

یکرفته از اینگونه واژه‌ها
نیز در زبان فارسی بدستاری
دکاف، یا جانشین آن دهاء، که در
انجام بسیاری از واژه‌های فارسی
درمیآید و معنی های گوناگون
بآنها میدهد، پدید آورده میشوند

مانند : توتك ، سوتك ، بدبدك ، سرسرك ، غرغره ، فرفره ، ترقه و جزاینها. از اینگونه است واژه «تفك» که در این گفتار سخن ما در پیرامون آن و ابزاری که باین نام خوانده میشده ، دور میزند .

واژه می «تفك» نیز همچون واژه های پیشین که از آواها پدید آمده اند ، از صدای «تف» با افزودن کافی بانجام آن ساخته شده و بکار برفته است . «تف» صدای بیرون آمدن هوا از دهان و دمیدن با فشارست و «تفك» ابزار چوبی بوده میان تهی بدرازای يك نیزه که گلوله هایی از گل ساخته در درون آن می نهادند و بزور دمیدن و پف کردن ، آن گلوله های کوچک گلی با فشار از سر لوله به بیرون پرتاب میگردید و پرندگان کوچکی مانند گنجشك و کبوتر و ساررا از راه دور شکار میکرد و چون بهنگام دمیدن در لوله و پرتاب شدن گلوله ها ، صدای «تف» از آن بر میخاست از اینرو این ابزار را بفارسی «تفك» یا «تفك دهان» می نامیدند .^۱

همین گونه است واژه «فشك» (فشنگ) که نخست نام بازیچه ی کاغذی بوده که در درون آن شوره و باروت بر می کردند و با آتش زدن فتیله و سوختن باروت صدای «فش فش» از آن بر میخاست و بدان «فششه» نیز می گفتند .
يك سند نقاشی از اینگونه «فشك» ها که در آتش بازیها بکار میرفته از سده ی هشتم هجری (عکس شماره ۱) در دست داریم که در اینجا بچاپ میرسد . چنانکه گفته شد «تفك» یا ابزار لوله ی میان تهی که برای شکار پرندگان کوچک بکار میرفت ، از ازمه ی بسیار پیش در ایران شناخته شده بوده و در دیوانهای چکامه سرایان و برخی فرهنگهای فارسی ، نمونه های چندی از آن می توان بدست آورد .

انوری چکامه سرای نیمه ی دوم سده ی ششم هجری ، در یکی از چکامه های خود می گوید :

جان خصم از تیر سیمرخ افکنت بر شاخ عمر

باد لرزان در برش چون جان گنجشك از تفك

۱- «تفك» بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف، چوب دراز میان خالی که با گلوله و زور تنس بدان گنجشك و امثال آن زنند و تفك آهنی را نیز گویند. برهان قاطع .



پرو مشكاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو مشكاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو مشكاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو مشكاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

و این قدیم‌ترین نمونه‌ی است که نویسنده تا کنون از این واژه در کتب فارسی دیده است و اگر جستجوی بیشتری شود چه بسا پیشینه‌ی این واژه بزمانهای بسیار پیش از آن نیز برسد.

اما قدیم‌ترین نگاره‌ی «که از تفك» بر روی آثار دوره‌ی اسلامی بازمانده چند نقش کنده‌گری و ترصیع شده است که بر روی چند ظرف فلزی از سده‌ی هفتم هجری دیده می‌شود و این نگاره‌های كوچك، از دیده‌ی نشان دادن چگونگی بکار بردن این ابزار شکاری قدیم، بسیار پر ارزش بوده و شاید تنها مدرک از این گونه باشند.

نخستین نگاره در درون ترنجی بر روی يك آفتابه‌ی برنجی است که بدست‌کننده گرزبردستی بنام استاد «احمد الذکی النقاش الموصلی» در تاریخ ۶۲۰ هجری قمری ساخته شده است. (عکس شماره ۲)

در درون این ترنج دومرد در زیر درختی نشان داده شده‌اند که یکی از آنان بر روی زمین نشسته و جامی را در دست خود بلند کرده و دیگری پرنده‌ی را برای شکار با «تفك» نشانه رفته است، گوئی این مجلس مضمون این عبارت ابوالمظفر یوسف بن المقتفی المستنجد بالله خلیفه‌ی عباسی (۵۶۶ - ۵۵۵ هجری قمری) را نمایش می‌دهد که گفته:

«چه چیز خوشتر از این است که آدمی در باغ میوه‌ی به‌نشیند و همه‌ی پرندگان كوچك را که بآن در می‌آیند شکار کرده بخورد و این تنها بدستیاری تدبیر^۱ انجام پذیرست»^۲.

بر روی ابریق فلزی دیگری که آن نیز در همین سالها بدست «ابراهیم ابن‌موالیه» ساخته شده، در درون یکی از ترنجها، باز همین موضوع تکرار و شکار مرغی با تفك و نشان داده شده است. (عکس شماره ۳)

۱- تدبیر از ریشه‌ی «دبق» بمعنی چسب و سریشم می‌آید و آن يك گونه تله یا حیلۀ برای شکار پرندگان بوده است بدین گونه که چوب‌هایی را با چسب‌های قوی سبزرنگ پوشانیده در لای شاخه‌های درخت‌ها می‌گذاشتند تا پای پرندگان بآنها بچسبد و نتوانند پرواز کنند و گرفتار شوند.

۲- انس‌الملاء بوحش‌الغلا - تألیف محمدبن منقلی چاپ پاریس ۱۸۸۰ ص ۸۲

همچنین بر روی آفتابه‌ی مفرغی زر کوبی شده‌یی از همان «احمدالذکی» که ۴ سال ۶۴۰ هجری قمری ساخته شده و جزو مجموعه‌ی «هومبرگ» نگاهداری می‌شود، همین داستان در نگاره‌های بالای ظرف نشان داده شده است. (عکس شماره ۴)

نگاره‌های چهارم و پنجم از این گونه شکار پرندگان را بر روی ظرفی که در سال ۶۵۸ هجری قمری بنام ملك الناصر صلاح الدین یوسف (۶۵۸-۶۳۴ هجری قمری - از امرای ایوبی حلب که بدست مغول بر افتادند) ساخته شده، می‌توان دید. (عکسهای شماره ۶ و ۷)

جای شگفتی است که هنوز نمونه‌ی ششمی از این گونه نگاره‌ها بر روی آثار هنری اسلامی دیده نشده است و در نگاره‌های آثار کونا کون و کتابهای دوره‌های بعد با آن که بنا بر اساساره‌ی متون ادبی و شعرها هنوز این ابزارشکاری شناخته شده بوده است، اثری از آن نمی‌توان یافت.

بجز نمونه‌های مصرور که در بالا آوردیم، در یکی از شعرهای محمود ابن‌یمین الدین طغرایمی معروف به ابن‌یمین از چکامه سرایان سده‌ی هشتم هجری (در گذشته بسال ۷۶۹ هجری قمری) اشاره‌یی به شکار گنجشک بوسیله‌ی «تفک» شده و چنین آمده است:

مرد ثابت قدم آنست که از جا نرود
ور چه سرگشته بود کرد زمین همچو فلک
همچو سیمرغ که طوفان نبرد از جایش
نه چو گنجشک که افتد بدم از باد تفک

از نوشته‌های ابی‌العباس احمد بن علی بن عبدالله الشهاب قلقشندی (۸۲۱-۷۶۵ هجری قمری) در کتاب «صبح الاعشی» که بسال ۸۱۴ هجری قمری تألیف گردیده، چنین دانسته می‌شود که «تفک» بنام «الزبطانه»^۱

۱- این واژه در متن اصلی صبح الاعشی «الزبطانه» نوشته شده بوده و ناشر نسخه آن را از روی قاموس فیروز آبادی «الزبطانه» تصحیح کرده و ابی‌القاسم محمد الحریری در کتاب «درة القواس فی اوامام الخواس» چنین پنداشته که این واژه در اصل «السبطانه» از ریشه بقیه در صفحه روبرو

« یعنی ابزار چوبی به بلندی يك نيزه که میان تهی بوده و شکارچی گلوله‌های کوچک کلی را در توی لوله آن گذاشته ، در آن می‌دمیده و گلوله به تندی از آن بیرون جسته ، پرندگان را می‌کشته است ، در مصر شناخته شده بوده و بکار میرفته است . این نویسنده این ابزار را با عبارت « كثيرة الاصابة » ستوده است ^۱ و نیز بنا با اشاره‌ی «دمیری» در کتاب «حیوة الحیوان» گویا گوشت کنجشک هائی که بدین گونه شکار می‌شده بسیار خوشمزه و لذیذ بوده است ^۲ .

محمد کاشغری در کتاب «دیوان لغات الترك» که بسال ۱۰۷۵ هجری قمری در بغداد بزبان تازی تألیف کرده «تووک» (Tuwek) را يك واژه‌ی جگلی پنداشته و چنین نوشته است : « پوست شاخه‌ی درخت بید (خلاف) و یا هر شاخه‌ی تر دیگر را مانند پوست ماهی بطور قلفتی در می‌آورند و بوسیله‌ی آن گلوله‌های کوچک را به کنجشک‌ها پرتاب کرده شکار می‌کنند و این ابزار را ازنی بوریا (قناة) نیز می‌سازند» ^۳ .

این ابزار با همین نام تا اواخر سده‌های نهم و دهم هجری در میان مردم و نویسندگان و شاعران ایران شناخته شده بوده و بکار می‌رفته است ولی هنگامی که تفنگ‌های فلزی باروتی که در آغاز با قتیله و سپس با «دنک» و «چخماق»

بقیه از صفحه روبرو

سبط و سبوط بمعنی باریک و کشیده پدید آمده ولی گروهی نیز در عربی بودن آن تردید کرده‌اند زیرا این واژه بصورت «Zerātana» در زبان اسپانیا نیامی و بصورت «Savbacane» در زبان فرانسه بکار می‌رود که در فرهنگ J.B Nieolas آن را «توفاک» و «فوتاک» و «فیک» معنی کرده و برخی فرهنگ نویسان نیز با اشتباه آن را «کمان گروهه» دانسته‌اند .
 ۱- خود عبارت صبح الاعشی چنین است : « و منها الزبطان وهی آلة من خشب مستطيلة - کالرمح مجعولة الداخل يجعل الصائد بندقة من طین صغيرة فی فیه وینفخ (بها) فیها فتخرج منها بحدّة فتصیب الطیر فترمیة و هی كثيرة الاصابة » صبح الاعشی الجزء الثانی، الصنف - السادس (آلات الصید) چاپ قاهره ۱۳۳۱ هجری قمری .

۲- حیوة الحیوان دمیری چاپ ۱۳۵۰ هجری قمری جلد ۲ ص ۱۰۵

۳- «توک» : لغاشجر الغلاف ینزع [و] لغا القضب الرطب مثل الشبور مثل یرمی به الصفور بالبنادق و كذلك یتخذ من القناة .

دیوان لغات الترك چاپ آنکارا، قسمت فاکسمیلیه ص ۱۹۵ و جلد یکم ص ۳۸۸

و «قو» آتش می گرفت از حدود سدهی هشتم هجری در ایران زمین نیز بکار برده شد، از این واژه سود جسته آن را نام این ابزار جنگی گرم و نوین گردانیدند و هر آینه آن را تا میانه های سده دوازدهم هجری همچنان «تفك» می گفتند و می نوشتند.

چنانکه در عالم آرای عباسی که بسال ۱۰۲۵ هجری قمری تألیف شده در چندین جا آنرا همچنان «تفك» نامیده و این شعرها را بمناسبت سخن یاد کرده است :

تفك شد ز خون ساقی بزم جنگ که در آستین داشت نقل فرنك
 ز دود تفك اندر آن رزمگاه مه نو چو ابروی خوبان سیاه^۱
 محمد قلی سلیم تهرانی که بسال ۱۰۵۷ هجری قمری از جهان در گذشته گفته است :

تفك كودر جهان سوزی تمام است ز جوش عطسه گفتی در ز کام است
 همو گفته :

تفك از هر طرف افتاده بر خاك جدا از دوش گشته مار ضحاک
 باز گفته :

تفك خود بر سر هم تل هزاران جهان کشمیر و آن تل کوه ماران
 شاعر دیگری گفته :

تفكها اندر آن صحرای خونخوار شرار افشان همه چون شعله نثار
 ز بس دود تفك بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد^۲
 باقر کاشی شاعر سدهی یازدهم گفته :

گویى دستم سوخته داروی تفك گویا که بیایم تفك انداخته ای
 « از این گونه شعرها فراوانست و اگر در کتابهایی که در آن زمانها نوشته شده بنگریم خواهیم دید در همه جا آنرا بصورت «تفك» نوشته اند^۳ و چون

۱ - عالم آرای عباسی جلد ۲ ص ۹۳۵

۲ - چهل مقاله ی کسروی ص ۲۵۳

۳ - در آذربایجان هنوز هم این دو واژه را بشکل «تفك» و «فشك» بکار می برند و در گویش بلوچی تفك را «توپك» (باواو مجهول) می گویند.



پرو مشكاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو مشكاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تازیان دوواژه «تفك» و «فشك» را از فارسی برداشته اند آنها را «تفكه» و «تفق» و «فشكه» می خوانند و «تفكات» و «تفافیق» و «فشك» جمع می بندند.... اما درباره واژه های تفنگ و فشنگ که امروز بکار می رود، باید دانست که در فارسی همیشه پیش از بساو کاف نونی درواژه ها می افزایند و این شیوه را ما از باستان ترین زمان می یابیم.

در این دوواژه نیز چون در زبانها نونی پیش از کاف افزوده شده کاف، کاف گردیده و اینست شکل آنها که دیگر گونه شده، بعبارت دیگر تفنگ و فشنگ شکل عامیانه‌ی واژه هاست بدانسان که «زیرنگ» شکل عامیانه‌ی «زیرك» است.^۱

بهرسان این ابزار با همین نام تا پایان سده‌ی نهم و آغاز سده‌ی دهم هجری در میان مردم و نویسندگان و شاعران شناخته شده بوده و بکار می رفته است، لیک هنگامی که تفنگ‌های فلزی که با باروت و قتیله و سیس بادنگ و چخماسق و قوآتش گرفته کار می کرد بایران نیز رسید، از این واژه سود جسته آن را نام این جنگ ابزار آتشین نوین گردانیدند. لیک در هر حال آن را تا میانه‌های سده‌ی سیزدهم هجری، همچنان «تفك» می نامیدند. درباره‌ی این که این جنگ ابزار نوین اروپایی برای نخستین بار، کی و با دست چه کسی بایران آورده شده، هنوز نمی توان بطور یقین چیزی گفت ولی امیدواریم که در گفتار دیگری این داستان را مورد گفتگو قرار دهیم.

مآخذ و منابع

- «Asr Orientalis» ، جلد دوم - گفتار D .S. Rice ۱۹۵۹
- ۲ - ترجمه‌ی دیوان لغات الترك کاشغری - آنکارا - ۱۹۴۱
- ۳ - چهل مقاله‌ی کسروی - ۱۳۳۵ - تهران .
- ۴ - درة الفواص فی اوہام الخواص - تالیف ابی القاسم محمد الحریری - چاپ سنکی
- ۵ - دیوان انوری .
- ۶ - صبح الاعشی - تالیف قلقشندی - قاہرہ - ۱۳۳۱ هجری قمری
- ۷ - عالم آرای عباسی - چاپ سربی - تهران
- ۸ - فرهنگ نظام
- ۹ - کافنامه ، نوشته‌ی احمد کسروی - ۱۳۳۰ - تهران
- ۱۰ - لب التوارینخ تالیف سیدیحیی قزوینی - ناشر سید جلال الدین تهرانی .
- ۱۱ - المنجد .